



مغازه‌ی جادویی

تلاش یک جراح مغز و اعصاب برای کشف
رموز مغز و اسرار قلب

جیمز آر. داتی

ندا مظلومی

Doty, James R., 1955-(James Robert) م. : داتی، جیمز رابرت، ۱۹۵۵-م.	سرشناسه
: مغازه‌ی جادویی / جیمز آر.داتی؛ [مترجم] ندا مظلومی.	عنوان و نام پدیدآور
: تهران: شاهدخت پاییز، ۱۴۰۰.	مشخصات نشر
: ۲۰۰ ص.	مشخصات ظاهری
: 978-622-5986-13-8	شابک
: فیپا	وضعیت فهرست نویسی
: Into the magic shop : a neurosurgeon's quest to discover the mysteries of the brain and the secrets of the heart, [۲۰۱۶].	یادداشت
: تلاش یک جراح مغز و اعصاب برای کشف رموز مغز و اسرار قلب.	عنوان دیگر
: داتی، جیمز رابرت، ۱۹۵۵-م.	موضوع
: Doty, James R., 1955-(James Robert) :	موضوع
: جراحان مغز و اعصاب -- ایالات متحده -- سرگذشتنامه	موضوع
: Neurosurgeons -- United States -- Biography	
: شفقت Compassion	
: نوع دوستی Altruism	
: جسم و جان Mind and body	
: مظلومی، ندا، ۱۳۷۲-، مترجم	شناسه افزوده
: RD۵۹۲/۹	رده بندی کنگره
: ۶۱۷/۴۸	رده بندی دیویی
: ۸۲۹	شماره کتابشناسی ملی
: فیپا	اطلاعات رکورد کتابشناسی

مغازه‌ی جادویی

جیمز آر.داتی

ندا مظلومی

ناشر: انتشارات شاهدخت پاییز

ناظر چاپ: اسدالله کبیری

نوبت چاپ اول ۱۴۰۱ تیراژ ۵۰۰ نسخه

شابک: ۸ - ۱۳ - ۵۹۸۶ - ۶۲۲ - ۹۷۸



مرکز پخش: میدان انقلاب، خیابان فخررازی، کوچه ماستری فراهانی

شرقی پلاک ۲۶ طبقه اول

تلفن: ۶۶۴۹۷۸۹۲ - ۶۶۴۹۳۸۵۵ - ۰۹۱۲۶۵۰۹۴۷۸

«کلیه حقوق مادی این اثر متعلق به اسدالله کبیری می‌باشد»

فهرست مطالب

۱۵.....	مقدمه.....
۲۳.....	بخش اول: به‌سوی مغازه‌ی جادویی.....
۲۵.....	یک: جادوی حقیقی.....
۳۴.....	دو: بدن در حال استراحت.....
۵۶.....	سه: درباره‌ی فکر کردن فکر کن.....
۷۱.....	چهار: دردهای فزاینده.....
۸۷.....	پنج: سه آرزو.....
۱۰۳.....	بخش دوم: اسرار مغز.....
۱۰۵.....	شش: بیشتر تلاش کن.....
۱۱۷.....	هفت: غیرقابل قبول.....
۱۳۳.....	هشت: جراحی مغز نیست.....
۱۵۱.....	نه: پادشاه هیچ.....
۱۶۱.....	بخش سوم: رازهای قلب.....
۱۶۳.....	ده: تسلیم‌شدن.....
۱۷۱.....	یازده: الفبای قلب.....
۱۸۱.....	دوازده: تجلی شفقت.....
۱۹۱.....	سیزده: صورت خدا.....
۱۹۷.....	تقدیر و تشکر.....

مقدمه

چیزهای زیبا

زمانی که پوست سر از جمجمه جدا می‌شود، صدای خاصی به گوش می‌رسد. صدایی مانند تکه‌ای چسب که از منبع خود جدا می‌شود. این صدا، بلند، خشمگینانه و کمی غمناک است. در دانشکده‌ی پزشکی کلاسی وجود ندارد که صداها و بوی جراحی مغز را به شما آموزش دهد؛ اما وجود چنین کلاسی لازم است. نفوذ مته‌ی سنگینی که جمجمه را سوراخ می‌کند، اره‌ای استخوانی که اتاق عمل را با بوی خاک اره‌ی تابستانی پر می‌کند و خطی که سوراخ‌های ایجادشده با مته را به هم وصل می‌کند. صدای ترکیدن جمجمه، کیسه‌ی ضخیمی به گوش می‌رسد که مغز را می‌پوشاند و به‌عنوان آخرین خط دفاعی آن در برابر دنیای بیرون قرار می‌گیرد. قیچی به آهستگی از میان دورا عبور می‌کند. وقتی مغز در معرض دید قرار می‌گیرد، با هر بار تپش قلب، حرکت ریتم آن دیده می‌شود و گاهی اوقات به نظر می‌رسد که می‌توانید صدای ناله‌اش را در اعتراض به برهنگی و آسیب‌پذیری‌اش بشنوید. اسرار آن در زیر نورهای خشن اتاق عمل برای همه آشکار می‌شود ...

پسرک در لباس بیمارستان کوچک‌تر به نظر می‌رسد و در حالی که منتظر است عمل جراحی شود، توسط تخت بلعیده می‌شود.
«نانا برای من دعا کرد. برای شما هم دعا کرد.»

با شنیدن این اطلاعات، صدای دم و بازدم مادر پسرک را می‌شنوم و می‌دانم که او سعی می‌کند تا در نظر پسرش، خودش و شاید در نظر من شجاع جلوه کند. دستم را لای موهایش می‌کشم. قهوه‌ای و بلند است. او هنوز خیلی کوچک است. به من گفت که به‌تازگی تولدش بوده است.

«قهرمان، می‌خواهی دوباره توضیح بدم که امروز قراره چه اتفاقی بیفته؟ آماده‌ای؟»
وقتی او را قهرمان صدا می‌زنم، خیلی لذت می‌برد.

«من میرم بخوابم. تو چیز زشتی رو از سرم بیرون میاری تا دیگه درد نکنه. بعد مامان و نانا رو می‌بینم.»

«چیز زشت»، مدلولوبلاستوماست؛ شایع‌ترین تومور بدخیم مغزی در کودکان که در حفره‌ی خلفی (پایه‌ی جمجمه) قرار دارد. مدلولوبلاستوما کلمه‌ی آسانی برای تلفظ نیست؛ به‌ویژه برای یک کودک چهارساله. تومورهای مغزی کودکان واقعاً چیزهای زشتی هستند؛ بنابراین من با این اصطلاح موافقم. مدلولوبلاستوماها در تقارن بدیع مغز، مهاجمانی بدشکل و اغلب عجیب‌وغریب هستند. آن‌ها از بین دو لوب مخچه شروع می‌شوند و رشد می‌کنند. درنهایت نه تنها مخچه، ساقه‌ی مغز را هم فشرده می‌کنند تا درنهایت مسیرهایی که به مایع مغز اجزای گردش می‌دهند، مسدود می‌شوند. مغز، یکی از زیباترین چیزهایی است که تا به حال دیده‌ام و کشف اسرار و یافتن راه‌هایی برای درمان آن، امتیازی است که هرگز بدیهی انگاشته نشده است.

«به نظرم آماده‌ای. من برم ماسک ابرقهرمانی ام رو بزنم. تو رو در اتاق روشن ملاقات خواهم کرد.»

او به من لبخند می‌زند. ماسک‌های جراحی و اتاق‌های عمل ترسناک هستند. من آن‌ها را ماسک‌های ابرقهرمانی و اتاق‌های روشن می‌نامم تا او زیاد نترسد. ذهن چیز خنده‌داری است؛ اما من قصد ندارم که معناشناسی را برای یک کودک چهارساله توضیح دهم. برخی از عاقل‌ترین بیماران و افرادی که تا به حال ملاقات کرده‌ام، کودکان بوده‌اند. قلب کودک کاملاً باز است. کودکان به شما خواهند گفت که چه چیزی آن‌ها را می‌ترساند یا خوشحال می‌کند؛ همچنین چیزی را که درباره‌ی شما دوست دارند یا ندارند نیز به شما خواهند گفت. هیچ دستور کار پنهانی وجود ندارد و هرگز نباید حدس بزنید که واقعاً چه احساسی دارند.